

## فهرست مطالب

۷	سخنی با خواننده.....
۱۱	مقدمه.....
۱۲	پرسش‌های اساسی.....
۱۴	پرسش‌های ذیل تمایز شرایط تاریخی (اوضاع فکری- فرهنگی و سیاسی- اجتماعی).....
۱۵	پرسش‌های ذیل تمایزات مبنایی.....
۱۶	پرسش‌های ذیل تمایزات روشی.....
۱۶	پرسش‌های ذیل تمایزات در مسائل و موضوعات و نظم مطلوب.....
۱۷	خلاصه نظرها.....
۱۷	نشست با حجت‌الاسلام مرتضی جوادی آملی.....
۱۹	نشست با حجت‌الاسلام دکتر بهرام دلیر.....
۲۱	نشست با حجت‌الاسلام دکتر داوود فیروزی.....
۲۴	نشست با حجت‌الاسلام دکتر محسن رضوانی.....
۲۶	نشست با دکتر علیرضا صدرا.....
۲۸	نشست با دکتر شریف لکزایی.....

- نشست با دکتر احمد بستانی..... ۳۰
- نشست با حجت‌الاسلام دکتر منصور میراحمدی..... ۳۲
- توسعه دایره شناخت از هستی و حیات مدنی در مراتب شناخت مشایی تا حکمت  
متعالیه / مرتضی جوادی آملی..... ۳۵
- تلقی‌های متفاوت فیلسوفان اسلامی از هستی و انسان و تأثرات آن در حیات مدنی /  
بهرام دلیر..... ۵۱
- تأثیر نوع نگرش و متدلوژی فهم انسان در تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی /  
داوود فیرحی..... ۶۹
- سه مقام فهم در فلسفه سیاسی اسلامی / محسن رضوانی..... ۹۱
- سیر متکامل فلسفه سیاسی اسلامی / علیرضا صدرا..... ۱۰۷
- مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی / شریف لکزایی..... ۱۲۳
- فلسفه سیاسی فیلسوف محور فارابی، شریعت محور ابن سینا و عارف محور  
سهروردی / احمد بستانی..... ۱۴۱
- پارادایم فلسفه سیاسی اسلامی و شکل‌گیری سه رهیافت فلسفه سیاسی مشا، اشراق  
و متعالیه / منصور میراحمدی..... ۱۶۹
- جمع‌بندی..... ۱۹۳

## سخنی با خواننده

پژوهش در حوزه اندیشه سیاسی از نگاه دینی در راستای شناخت مبانی، سرشت و ساختار آن در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ضرورتی انکارناپذیر یافته است. ژرف‌نگری در مبانی دینی در بردارنده عقل و آموزه‌های وحیانی و عرف جامعه اسلامی- ایرانی، شرطی اساسی در پویایی پژوهش‌ها برای دستیابی به الگوی مطلوب حکومت اسلامی در دوره جدید است؛ از این‌رو شناخت، بازخوانی، بازنگری و بومی‌سازی مسائل علم و اندیشه سیاسی، جایگاه ویژه‌ای در این پژوهش‌ها دارند.

بی‌گمان قصد اولیه انقلاب اسلامی هدفمندی و ارتقای کیفیت زندگی مؤمنان بر اساس نص اسلامی بود. لازمه تحقق این هدف تربیت اندیشمندان فراوان و انجام تحقیقات به‌روز، کارآمد و معتبر علمی بود که در این راستا با راهنمایی استادان و همکاری طلاب فارغ‌التحصیل علوم سیاسی، زمینه شکل‌گیری پژوهش‌گده علوم و اندیشه سیاسی در سال ۱۳۷۳ فراهم شد. تجربه نو و موفق این پژوهشگران در معرفی بخشی از میراث سیاسی عالمان شیعی و نگارش آثاری مستقل درباره مسائل نوپیدای سیاسی، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های این مرکز و ارتقای آن به پژوهش‌گده‌ای مستقل فراهم کرد.

این پژوهشکده در راستای ایفای رسالت خود، تولیدات پژوهشی فراوانی را به جامعه علمی عرضه کرده است؛ از آن جمله می‌توان به تألیف، تصنیف و ترجمه ده‌ها کتاب در حوزه اندیشه سیاسی اسلام اشاره کرد. چشم‌انداز آینده این پژوهشکده تبدیل شدن به مرجعی علمی در زمینه اندیشه سیاسی-دینی است تا با گردآوری مهم‌ترین تلاش‌ها و اندیشه‌ها بتواند به بسیاری از علاقه‌مندان این حوزه، خدمات علمی مؤثری عرضه کند.

کتاب حاضر با هدف دریافت دیدگاه‌های صاحب‌نظران فلسفه سیاسی اسلامی و واکاوی آنها در پاسخ به این پرسش که آیا در تاریخ فلسفه سیاسی اسلامی، همچون تاریخ فلسفه اسلامی، مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی شکل گرفته و تأسیس شده یا نه و اگر شکل گرفته، آیا این مکاتب و تعدد آنها ناشی از اختلاف در مبانی این مکاتب بوده یا ناشی از تفاوت‌های رهیافتی و نگرشی به هستی و انسان و کمال آن در حیات سیاسی است؟ اثر حاضر برای بهره‌مندی دانشجویان عزیز و طلاب محترم علوم دینی تهیه شده و امید است افزون بر جامعه دانشگاهی و حوزوی، علاقه‌مندان دیگر نیز از آن بهره‌مند شوند.

پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم دکتر مرتضی یوسفی‌راد، ارزیاب محترم دکتر رجبعلی اسفندیار، مدیر محترم گروه دکتر شریف لک‌زایی و مدیر محترم امور پژوهشی دکتر محمود فلاح و تمام دست‌اندرکاران نشر تشکر و قدردانی کند؛ همچنین از رئیس محترم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر نجف لک‌زایی که مساعدت‌های مؤثر ایشان نقشی اساسی در به‌سرانجام رسیدن پژوهش حاضر داشت، تشکر نماید. در پایان از اداره نشر پژوهشگاه برای آماده‌سازی و چاپ آن تشکر و قدردانی می‌شود.

این پژوهشکده در راستای حیات و بالندگی خود از انتقادهای و پیشنهادهای علمی استادان، صاحب نظران و پژوهشگران محترم استقبال می کند. امید است این فعالیتها موجبات رشد و پویایی اندیشه سیاسی اسلام را فراهم کند.

دکتر مختار شیخ حسینی  
مدیر پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی

## مقدمه

فلسفه سیاسی اسلامی مجموعه خردورزی از سیاست و پدیده‌های سیاسی در چارچوب فلسفی اسلامی و عقلانیت تولیدشده در فرهنگ ایرانی و اسلامی است که در متون فیلسوفان اسلامی از فارابی تا ملاصدرا متناسب با اقتضانات دستگاه فلسفی و مسائل و شرایط عینی بیرونی ظهور یافته است. در عین حال شرایطی چون ضرورت تبیین عقلی از وحی و نبوت و ضرورت ریاست و حکمرانی نبی در سده‌های آغازین تمدن اسلامی و کیستی شخص حاکم در همه دوران‌ها و شرایط فرهنگی و سیاسی - اجتماعی محیط بیرونی و نوع مواجهه فیلسوفان با آنها مجموعه عواملی است که موجب شده خردورزی‌های فیلسوفان سیاسی اسلامی به لحاظ نوع مسئله ذهنی و نوع شرایط محیطی و نوع نگرش و فهم از هستی و انسان و حیات و کمال آن متفاوت شود؛ هرچند اصالت اسلامی آنها اشتراکاتی را برایشان به همراه دارد. با این مقدمه، پروژه «وجوه تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی» این پرسش را پیش روی خود دارد که با وجود وجوه اشتراک، چه وجوه تمایزی را می‌توان میان مکاتب فلسفه سیاسی مشا، اشراق و متعالیه قایل شد؟ آیا می‌توان آنها را در قالب مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی طرح کرد؟ اگر می‌شود، این مکاتب کدام‌اند؟ وجود ابهامات در موضوع و شفافیت نداشتن در آن و نبود پیشینه لازم موجب شد برای اجرای این پروژه، افزون بر روش کتابخانه‌ای،

نشست‌های علمی نیز برگزار شود. آنچه در ادامه می‌آید، خلاصه، جمع‌بندی و نتیجه نشست‌های مدیر پروژه با صاحب‌نظران حوزه فلسفه سیاسی اسلامی است. برای اجرای نشست‌ها، نخست استادان متخصص در حوزه فلسفه سیاسی اسلامی به نام‌های حجت‌الاسلام دکتر دلیر، حجت‌الاسلام دکتر محسن رضوانی، دکتر علیرضا صدرا، دکتر احمد بستانی، دکتر شریف لکنزایی، حجت‌الاسلام دکتر داوود فیرحی، حجت‌الاسلام و المسلمین مرتضی جوادی و حجت‌الاسلام دکتر منصور میراحمدی، از طریق معرفی مدیر پروژه و بررسی آنها در گروه فلسفه سیاسی، انتخاب صورت گرفت؛ سپس با هماهنگی دبیر علمی، نشست‌های «وجوه تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی» طی زمان‌بندی‌های مشخص در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی اجرا شدند.

پیش از اجرای هر نشست، افزون بر پرسش اصلی، پرسش‌های چندی در قالب پرسش‌های اساسی و فرعی که در این طرح پژوهشی، ذهن مدیر پروژه را درگیر خود کرده بود، تهیه و برای استادان مورد نظر فرستاده شد تا در زمان برگزاری نشست با مطالعه آنها در بحث حضور یابند. این پرسش‌ها عبارت‌اند از:

### پرسش‌های اساسی

- آیا می‌توان قایل شد فیلسوف نمی‌تواند در حکمت عملی اسلامی وارد شود؛ زیرا در اسلام، حوزه عمل حوزه وحی الهی و احکام اسلامی است و اسلام در همه ابعاد زندگی وارد شده و نیاز نیست عقل به آنها ورود کند؟ در این صورت از فلسفه سیاسی به معنای واقعی آن که خردورزی در حوزه زندگی مدنی و سیاسی است، نمی‌توان در حوزه اسلامی سخن به میان آورد. به همین دلیل گفته می‌شود حکمت عملی در فلسفه سیاسی اسلامی گسترش نیافت و به بحث‌های نظری محصور شد.

البته باید گفت فلسفه سیاسی فلسفه تدبیر زندگی سیاسی است که این امر قوانین و قواعد عقلی خاص خود را می‌طلبد؛ هرچند از وحی الهی به عنوان شارع در دریافت احکام تعاملات مدنی بهره برده می‌شود.

- آیا برای حوزه عمل و سیاست و زندگی سیاسی می‌توان گرایش‌ها و مکاتب

سه‌گانه مشا، اشراق و متعالیه را قایل شد یا باید در تعداد آنها تجدید نظر کرد؟

- آیا شما برای فهم مناسب مکاتب یا گرایش‌های، فلسفه سیاسی اسلامی

چارچوب خاصی را معرفی می‌کنید؟

- آیا یک سیر متکامل بر تحولات حاکم بر فلسفه سیاسی اسلامی حاکم بوده

است، آیا این مکاتب مکمل یکدیگرند و اگر مکمل باشند، در چه زوایا و چه

موضوعات و محورهایی مکمل بوده‌اند، مانند اینکه بگوئیم عقل (برهانی) نگرش

می‌دهد اشراق (عقل شهودی) گرایش می‌دهد (عرفان انسان را جلو می‌برد) و وحی

فهم ماهیت اشیا را می‌دهد؟

- آیا می‌توان گفت قرون سوم و چهارم مقتضی پیدایش فلسفه و فلسفه سیاسی

مشا با روش عقلی بوده، نه اشراق و متعالیه؛ زیرا فلاسفه آنان دغدغه عقلی کردن

اعتقادات دینی و دغدغه عبور دادن شرایط فکری و فرهنگی جهان اسلام از اعتقادات

غیر عقلی اسطوره‌گرایانه و تعصب‌گرایانه به عقلی داشته‌اند، چنانچه در قرون بعدی

بسته به شرایط بیرونی، مقتضی اشراق و متعالیه بوده باشد؟

- میزان توجه و دغدغه هر یک از مکاتب درباره سامان امور دنیوی و زندگی

مدنی و سیاست چقدر است؟

- چه معیاری را می‌توان برای طبقه‌بندی فلسفه سیاسی اسلامی بیان کرد؟

### پرسش‌های ذیل تمایز شرایط تاریخی (اوضاع فکری- فرهنگی و سیاسی- اجتماعی)

زمانه و اوضاع فکری- فرهنگی و سیاسی- اجتماعی هر یک از فیلسوفان و هر یک از مکاتب را به چه نوع نیازها و مسائلی درگیر کرده که برای بحث از آنها فیلسوفانی همچون فارابی و ابن‌سینا به فلسفه یونانی روی آورند و در مقطعی دیگر مانند سهروردی به حکمت ایرانی روی آورد و در زمانه دیگر ملاصدرا به تجمیعی از آنچه بوده و آنچه هست، گرایش یابد؟ آیا زمینه‌های تاریخی صرفاً تولید مسئله داشته یا فراتر مؤثر در نوع و ماهیت دستگاه فکری اندیشوران نیز بوده است؟

- بحران یا مسائل زمانه فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیر، سهروردی و ملاصدرا

چه بوده است؟

- محیط اعتقادی و محیط فکری و فرهنگی چه الزاماتی را برای روی‌آوری

فیلسوفان اسلامی به فلسفه یونانی ایجاد کرد؟

- محیط سیاسی- اجتماعی چه الزاماتی را برای روی‌آوری فیلسوفان اسلامی به

فلسفه یونانی ایجاد کرد؟

- چه زمینه‌هایی موجب شد بعضی اندیشوران به سوی حکمت ایرانی بروند؟

- ویژگی محیط و زمانه چه بوده که فارابی یا ابن‌سینا بیش از حکمت ایرانی از

فلسفه یونانی بهره می‌برند؟

آیا اینکه یکی تحت عنوان فیلسوف مشایی ظاهر شده و دیگری تحت عنوان

اشراق و آن یکی تحت عنوان متعالیه، متناسب با نیازهای زمانه است؟

- در کل آیا محیط بیرونی تأثیرگذار است یا نقش فاعلیت نیز دارد و تعیین‌کننده

و جهت‌دهنده است؟

- در محیط بیرون چه رخ داده که در دوره‌ای متأثر از آن، کسانی چون فارابی و

این سینا ظهور می‌یابند و در برهه‌ای دیگر امثال سهروردی و ملاصدرا و...؟ آیا تفاوت‌های مکاتب ناشی از تفاوت در محیط بیرونی بوده یا ناشی از دستگاه فکری فیلسوف و ماهیت نگرشی و گرایشی آن؟

### پرسش‌های ذیل تمایزات مبنایی

- اصول تمایزات مبنایی این مکاتب در چیست؟
- معرفت‌های عقلی و شهودی چه تأثیری در معرفت عملی و در عمل دارند؟
- آیا می‌توان به معرفت شهودی سیاسی قایل شد؟
- آرای فلسفی فیلسوفان اسلامی و تنوع و تفاوت‌های آنها چه میزان خود را در آرای سیاسی و مدنی‌شان نشان داده است؟
- کیفیت ارتباط عالم زمینی و زندگی مدنی و سیاسی با عالم بالا و عالم ملکوتی و معنوی در هر یک از مکاتب سیاسی اسلامی چگونه ظهور و بروز یافته است؟
- آیا فیلسوفان سیاسی اسلامی اولاً هویت دینی داشته و دغدغه عقلی کردن اعتقادات دینی آنها را به سوی فلسفه می‌کشاند و به جمع عقل و وحی بر می‌آیند یا اولاً یک فیلسوف بوده‌اند؛ اما چون در محیط اسلامی می‌زیسته‌اند، اعتقادات دینی برایشان مسئله شده و در صدد تبیین عقلی آنها برآمده‌اند؟
- اگر بپذیریم از مسائل فلسفه سیاسی مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی عقل و وحی است، این مسئله در هر یک از مکاتب فلسفه سیاسی و نظم مطلوبشان چگونه ظهور و بروز یافته است.
- توجیه ورود عقل و دین به سیاست چگونه است؟

### پرسش‌های ذیل تمایزات روشی

- هر یک از مکاتب از حیث روشی چگونه از یکدیگر متمایز می‌شوند؟ آیا می‌توان قایل شد تمایز اساسی مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی به روش است؛ روش عقلی، برهانی و استدلالی برای فلسفه سیاسی مشا و روش شهودی و حضوری برای اشراق و روش تلفیقی و تجمیعی برای حکمت متعالیه؟ در این صورت معیار تمایز مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی همچون مکاتب فلسفه اسلامی شده و باید همانند آنها به مکاتب سه‌گانه فلسفه سیاسی مشا، اشراق و متعالیه قایل شد.

### پرسش‌های ذیل تمایزات در مسائل و موضوعات و نظم مطلوب

- آیا در فلسفه سیاسی اسلامی مفاهیم تولیدشده به ازای ماهیت مکاتب یا گرایش‌های مطرح، صورت و ماهیت متفاوت به خود گرفته‌اند یا تفاوتی نکرده‌اند یا صورت و ظاهر آنها تغییر؛ اما حقیقت آنها یکی است؟

- مبانی نظری و ارزش‌های اساسی و بنیادین هر یک از مکاتب در چه نوع مفاهیم مدنی و سیاسی خود را نشان داده‌اند؟

- چرا در بعضی مکاتب واژگان «امام» و «نبی» و «نبوت» در تفسیر دنیوی آنها بیشتر به کار می‌رود؛ ولی نزد بعضی دیگر واژه «ولایت» پررنگ‌تر است؟ آیا این دلیل بر آن نیست که مکتبی یا گرایشی که از واژگانی همچون «امام» و «نبی» استفاده می‌کنند، دغدغه عمل و تدبیر و سامان و هدایت زندگی دنیوی و مدنی داشته‌اند و دیگری نداشته است؟

- آیا کاربرد واژگانی مانند «رئیس اول» و «ملک علی الاطلاق» در مقابل واژه «انسان کامل» دلیل بر رویکرد دنیوی داشتن گرایشی نیست که آنها را استعمال

می‌کند و آن که «انسان کامل» را به کار می‌برد، مقابل آن است؟

- آیا طرح مدینه‌های متضاد و غیر فاضله فارابی و فیلسوفان دیگر الهام از قوه خیال آنها در تکمیل مدینه فاضله‌شان بوده یا از افلاطون و فیلسوفان پس از سقراط یا ناشی از وجود واقعی آنها در خارج و نقد فارابی / فیلسوفان اسلامی از جامعه در حال زیست خود بوده است؟

- آیا در عمل و واقعیت عینی و عملی، حاکمی که در اندیشه فارابی و ابن‌سینا بر «نبی» و «امام» تطبیق یافته، متفاوت از حاکم آرمانی سهروردی به نام «قطب» یا «انسان کامل» نقش‌آفرینی می‌کند؟

### خلاصه نظرها

آنچه در ادامه می‌آید، خلاصه و جمع‌بندی نظرهای استادانی است که با ملاحظه پرسش‌های فوق و نوع تلقی‌شان از موضوع، بحث خود را بیان کرده‌اند.

### نشست با حجت‌الاسلام مرتضی جوادی آملی

استاد مرتضی جوادی آملی با تمایزگذاری میان فلسفه سیاسی اسلامی و الهی با غیر اسلامی و غیر الهی، تمایزات مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی را از طریق عمیق‌شدن تأملات و خردورزی‌ها در لایه‌های معرفتی می‌داند. به نظر ایشان فلسفه سیاسی یک بار در چارچوب مدل‌هایی که از جانب دینمداران و معتقدان به وحی و در چارچوب تفکر و حیانی یا توحیدی یا اسلامی طرح می‌شود که ما باید بینیم در این فضا، فلسفه سیاسی چه معنایی می‌یابد و یک بار فلسفه سیاسی، آزادانه و رها بدون باور به چیزی مطرح می‌شود و باید بینیم در این صورت چه

معنایی می‌یابد. اولی خردورزی خاصی است که در چارچوبی وسیع و شناخته‌شده به نام اسلامی یا توحیدی و وحیانی است.

نزد ایشان فلسفه سیاسی اسلامی الهام‌گیرنده از سه حوزه کلام، فقه و اخلاق است. فلسفه سیاسی اسلامی برای اینکه خودش را بسازد، از اینها الهام می‌گیرد؛ به‌ویژه از فقه که به‌شدت در این حوزه اثرگذار است و تا حدی تعیین‌کننده است. با پذیرش الهیات دینی فیلسوفان سیاسی این‌طور نیست که دستشان خالی باشد و بروند تلاش کنند و ببینند چه مبانی‌ای را باید در این رابطه تولید کنند و بر اساس آن سیاست را پی‌ریزی بکنند؛ بلکه از جایگاه وحی، منابعی برای اینها تعیین شده است که از این به بعد باید خردورزی و تفکرات انسانی را در حوزه وحی بیابند.

فیلسوفان این مکاتب با حفظ اشتراکاتی که مبانی و وحیانی دارند، بسته به نوع نگرش به هستی و انسان متفاوت می‌شوند. نگرش هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه‌ای که صدرالمتألهین در فضای حکمت متعالیه معرفی می‌کند، لایه‌های عمیق‌تری از فلاسفه مشا دارد و نسبت به فارابی و ابن‌سینا امکان ورود بیشتری برای فیلسوف فراهم می‌کند و ورود که بیشتر شود، امکان توسعه بیشتری برای فلسفه سیاسی فراهم می‌آید.

اگر ما در مشا، نظام هستی را معلول می‌دانستیم، اکنون نظام هستی را شأنی از شئون الهی می‌دانیم. سیاست بر اساس این نوع نگاه، شأنی از شئون الهی می‌شود، نه یک چیزی که خدا به ما فرموده و ما داریم اجرا می‌کنیم. با این نگاه به مراتب سیاست عمیق‌تر می‌شود. بنابراین به همان میزانی که دایره هستی در نگرش‌های فلسفی مشا، اشراق و حکمت متعالیه توسعه می‌یابد، سیاست نیز به تبع او در آن بخشی که نام فلسفه یا کلام سیاسی یا الهیات سیاسی داریم، به همان بخش و به همان میزان توسعه می‌یابد.

بنابراین ایشان با اعتقاد به وجود اشتراکات میان فلسفه‌های مشا، اشراق و متعالیه، توجه اساسی خود را به تمایز حکمت متعالیه با شاخه‌های دیگر فلسفه اسلامی برده و معتقد است نگرش هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه‌ای که صدرالمتألهین در فضای حکمت متعالیه معرفی می‌کند، لایه‌های عمیق‌تری از فلاسفه مشا دارد و امکان ورود بیشتری در شناخت حقایق هستی برای فیلسوف فراهم می‌کند و هرچه ورود بیشتر شود، امکان توسعه بیشتری برای فلسفه سیاسی فراهم می‌آید.

### نشست با حجت‌الاسلام دکتر بهرام دلیر

دکتر دلیر در پاسخ به پرسش اصلی مبنی بر چیستی مبنای تمایز خردورزی‌های صورت‌گرفته در فلسفه سیاسی اسلامی و وجوه تمایزات و نتیجه آن و در پاسخ به پرسش‌های اساسی و فرعی طرح‌شده، نظرهای خود را در دسته‌بندی فیلسوفان سیاسی اسلامی و تعیین نوع تلقی آنها از هستی و انسان و کمالات آن بیان کرد. اعتقاد ایشان بر این است که فیلسوفان اسلامی از تأسیس فلسفه و فلسفه سیاسی اسلامی تا قرن یازدهم که قرن تأسیس حکمت متعالیه است، در مبادی و مبانی مشترک‌اند. سهروردی، ملاصدرا و پورسینا هر سه هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فرجام‌شناسی و معرفت‌شناسی‌شان الهی است؛ ولی نوع فهم و تلقی آنها از مبانی متفاوت است؛ مانند اینکه تلقی‌ای که ابن‌سینا از حقایق امور دارد و وجودها را حقایق متباینه می‌داند، متفاوت از وجود و حقیقتی است که ملاصدرا برای موجودات قابل است؛ چنان‌که نوع تلقی‌ای که ملاصدرا از انسان و خدا دارد، غیر بحث‌های بوعلی‌سیناست. بنابراین به نظر دلیر نوع نگاه، استدلال، استنباط و روش و تلقی‌ای که صدرا دارد، از آنچه بوعلی دارد، بسیار متفاوت است.

تمایز در فهم و نوع نگاه موجب می‌شود ملاصدرا از عرفان در فهم هستی و در مسائل سیاسی بهره‌بردار؛ ولی در بحث‌های بوعلی‌سینا نمی‌توان چنین بهره‌برداری کرد؛ همچنین معتقد است بوعلی‌سینا در میزان توجه به شریعت و نقش آن در زندگی، توجه لازم را ندارد و حکمت عملی را به شریعت واگذار نکرده است؛ ولی ملاصدرا آن را به شریعت وا نهاده است. ملاصدرا خیلی از حکمت عملی را واگذار می‌کند و به بحث‌های عرفانی می‌رسد.

نزد او فلاسفه‌ی مشا اکثرأ برهانی‌اند، ولی نه به نحو مطلق؛ چون ذوقی هم هستند و شیخ اشراق که ذوقی است، نه به معنای این است که استدلال نداشته باشد و اگر ملاصدرا عرفانی و شهودی است، در عین حال در بسیاری از بحث‌هایش، استدلال‌های برهانی محض استفاده می‌کند. بنابراین بهتر است گفته شود مسائل ذوقی شیخ اشراق استدلال‌هایش را تحت شعاع قرار داده است یا برهان و استدلال‌های بوعلی‌سینا بر بحث‌های عشق و حالات عارفان او در نمط هشتم و نهم تأثیر گذاشته است.

در دوره‌ی مشائیان اقتضائات محیط بیرونی امثال فارابی و ابن‌سینا به گونه‌ای است که ناگزیر عقل برهانی شکوفا می‌شود تا تبیین عقلی از دین جایگزین مشکل جدل متکلمان شود؛ ولی در زمان سهروردی، این عقل چون متأثر از محیط عرفانی و ذوقی بیرونی بوده، حکیم با توجه به آن به لایه‌های زیرین آن یعنی به عقل شهودی می‌رسد؛ یعنی با حفظ روش فلسفی، فهم عمیق‌تری از عقل صورت گرفته و لایه‌های درونی آن شکوفا می‌گردد و شهودی می‌شود و تا ملاصدرا ادامه می‌یابد.

نکته بعدی اینکه ما در یونان باستان و غرب چنین سابقه‌ای نداریم که نام مکتب را بیاوریم؛ بلکه گفته می‌شود فلسفه‌ی افلاطون و فلسفه‌ی ارسطو، فلسفه‌ی کانت و دکارت، فلسفه‌ی هگل. در جهان اسلام هم خوب است گفته شود فلسفه‌ی سیاسی

شیخ‌الرئیس یا فلسفه سیاسی صدرالمتألهین. هر یک از فیلسوفان به صورت کلان به سامان امور دنیوی و زندگی معنوی و سیاست دغدغه عمل و تدبیر زندگی دنیوی را داشتند؛ اما آن دغدغه که فارابی داشت، قطعاً در بوعلی و دیگران نیست. دغدغه فارابی همه فلسفه‌اش به نوعی مدینه فاضله است؛ ولی در واقع یک سیر متکامل بر تحولات فلسفه سیاسی اسلامی حاکم بوده است.

در مجموع ایشان در این بحث به سه مطلب توجه می‌دهد: نخست اینکه تمایزات موجود در میان فلاسفه سیاسی همچون فارابی، ابن‌سینا و ملاصدرا به نوع تلقی آنان از هستی و انسان است، نه از وجود اختلافات اساسی در مبادی و مبانی فیلسوفان. دوم اینکه مناسب است وجود فلسفه‌های سیاسی را درباره فیلسوفان و نه مکاتب فلسفه سیاسی اسلامی قایل شویم. سوم اینکه فلسفه‌های سیاسی فیلسوفان نسبت به یکدیگر متکامل و نه متخالف و متضاد هستند.

### نشست با حجت‌الاسلام دکتر داوود فیرحی

دکتر فیرحی با پرسش از اینکه ما از تراث فلسفی خودمان چه چیزهایی را می‌توانیم از پس تحولات تاریخی‌اش بهره بگیریم و ببینیم چه قسمتی از آن فرازمانی و نسبتاً فرامکانی است و در حوزه امر سیاسی چه نوع مباحثش مربوط به انسان مسلمان به ما هو مسلمان یا انسان به ما هو انسان است و امروز نیز می‌توانیم بهره بگیریم، وارد بحث شد. بنابراین به جای اینکه بگوییم اشراقی‌ها یا مشایخ حکمت متعالیه چه دارند می‌گویند، بحثمان این باشد که چگونه می‌توانیم از میراث آنها بهره ببریم؛ در عین حال تمایز همه مکاتب فلسفی ما در حوزه سیاسی یا به نوع نگرششان یا به سبک استدلال آنهاست.

در بحث تقسیم علوم به علوم نظری و عملی آیا فلسفه عملی مقدم بر فلسفه

نظری است یا قضیه برعکس است؟ پاسخ به هر طرف نتایج مهمی در زندگی و سرنوشت ما دارد. در تقدم علوم نظری و فلسفه نظری بر عملی، اصل را به شناخت می‌دهد و پس از شناخت، نوبت به علوم عملی می‌رسد؛ ولی اگر تقدم و اولویت به دانش عملی داده شود، پیامدهای روش شناختی بسیار مهمی دارد. یکی از مهم‌ترین پیامدها این است که به جای اینکه علم عملی در سیطره علم نظری قرار بگیرد، علم عملی مستقل از علم نظری و به طور مستقیم مورد توجه قرار می‌گیرد. آن وقت می‌توان از درون تأمل در اخلاق و سیاسات به صفات نفس یا روشنگری نفس یعنی نفس انسان روشن‌بین راه یافت و از آنجا راهی دانش‌های نظری شد.

با تقدم علم نظری بر عملی خیلی نمی‌توانیم در مورد مفهوم انسان که سازنده هستی‌های اختیاری است و ناگزیر سازنده خلیات خودش هم است، حرف بزنیم؛ ولی در تقدم علم عملی، آنچه بسیار مهم است، حضور و تأمل از خود و تدبیر در خود انسان است. در این صورت از روش‌های شبیه مشا و عقلی یا روش‌های تجربی خیلی نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ بلکه به دیدگاه اشراق و درون‌نگری آن از برخی جهات، نزدیک است و از بعضی جهات دور است. در علم عملی تصویرسازی جایگاه خاص دارد. تصویرسازی‌هایی که در فلسفه شده، یا انسان را به شدت موجودی مفلوک نشان داده، یعنی آدمی را موجودی به شدت مفلوک و خشن نشان داده یا اینکه بسیار مثبت توانسته توضیح بدهد؛ یعنی اساس تفکر فلسفه سیاسی این توصیف‌هاست، نه استدلال‌های برهانی. تصویرسازی‌های متنوع از انسان باید باشد تا این امکان را برای انتخاب انسان فراهم کنند که کدامش مطلوب است.

اگر بپذیریم امر عملی مهم است و امر عملی به انسان‌شناسی بر می‌گردد و انسان‌شناسی برهانی‌شدنی نیست؛ بلکه از جنس تصویر است، در این صورت بحث به نتایج دو انتخاب بر می‌گردد؛ فلسفیدنی که روی این انتخاب آغاز شده یا فلسفیدنی

که روی آن یکی آغاز شده است. برداشت من این است که داوری در مورد اولویت طبقه‌بندی باشد؛ یعنی طبقه‌بندی کدامش مهم است که ببینیم که چه خبر است و اگر دومی (تقدم حکمت عملی بر نظری) مهم باشد که دسته‌بندی را بر می‌گرداند. در این صورت باید ببینیم امکانات کدام یک بیشتر است و به ما کمک می‌کند که تأمل را روی خود انسان آغاز کنیم، نه انسان در ذیل فلک یا هیاکل نوری دیگر، نه انسان در ذیل عقول عشره که قبلاً تنظیم شده بود. انسانی که فلسفه ما می‌شناساند، خیلی انسان فلسفی‌ای است؛ یعنی خیلی انتزاعی است. آیا ما نمی‌توانیم به فلسفه‌ای بیندیشیم که خیلی انسانی هستند. شاید اشراق خیلی به ما کمک کند.

این امر دو نتیجه دارد: اولاً در هر جامعه‌ای تفاوت‌هایی وجود دارد یکی تصویری از انسان می‌سازد که نتیجه‌اش انسان ملول و جهول است و یکی انسان عاقل فعال؛ آن‌گاه دانش‌های سیاسی‌شان کاملاً از هم فاصله می‌گیرد و در واقع دو دانش به اعتبار دو تصویر از انسان است که دارد ساخته می‌شود.

ثانیاً اگر فرض بر این باشد که حکمت عملی بنیادی بر حکمت نظری است و نه برعکس، یعنی اگر امکان طرح چنین بحثی باشد، در این صورت این پرسش وجود دارد که اگر اساس حکمت عملی انسان است، با چه متدولوژی از انسان چهره مثبت نشان می‌دهد و از چه چارچوب‌های تحلیلی گریزان است؛ یعنی با کدام تفکر یا مکتب با ما بیشتر نزدیک است.

بنابراین اگر تقدم حکمت عملی بر حکمت نظری را بپذیریم؛ آن‌گاه ملاک دسته‌بندی را این قرار دهیم که کدام یک از فلسفه‌های سیاسی مشا، اشراق و حکمت متعالیه امکانات بیشتری برای ما فراهم می‌کنند که تأمل را روی خود انسان داشته باشیم، نه انسان ذیل عقول و فلک و هیاکل نوری و نه چیز دیگر. در این صورت شاید فلسفه اشراق امکاناتی را فراهم کند.